

تغییر جهت در سیاست خارجی عربستان سعودی: از استراتژی موازنه تا رهبری ائتلاف

مسعود همیانی^۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. آقای مسعود همیانی، کارشناس ارشد روابط بین‌الملل از دانشگاه علامه طباطبائی
masoudhamiani@gmail.com

تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۳/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۲۴

چکیده

این مقاله درصدد به کارگیری نظریه موازنه تهدید/استفان والت برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی عربستان سعودی پس از قیام‌های عربی (۲۰۱۱) با تأکید بر بحران یمن است. هدف از پژوهش حاضر، اثبات تغییر رویکرد در سیاست خارجی عربستان از استراتژی موازنه‌سازی به استراتژی رهبری ائتلاف در قالب نظریه موازنه تهدید است. لذا این پرسش مطرح می‌شود که محیط امنیتی خاورمیانه پس از قیام‌های عربی ۲۰۱۱ چه تأثیری بر سیاست خارجی عربستان داشته است؟ در پاسخ به این پرسش و با توجه به این مفروض که پس از قیام‌های عربی، ماهیت تهدیدات در خاورمیانه تغییر یافته است، به گونه‌ای که این تهدیدات به‌طور مستقیم مشروعیت و ثبات حاکمان سعودی را بیشتر به‌چالش می‌کشد و از این رو پاسخی متفاوت می‌طلبد، فرض ما این است سیاست خارجی عربستان از عمل‌گرایی، یعنی ایجاد موازنه به همراه قدرت‌های بین‌المللی علیه منبع تهدید، به سوی سیاست خارجی مستقل‌تر و با تکیه بر توانایی‌های خود تغییر جهت داده است. روش تحقیق ما کیفی و مبتنی بر استقراء می‌باشد. یعنی با گردآوری شواهد و جزئیاتی درباره تغییر محیط امنیتی خاورمیانه، پیامدهای قیام‌های عربی، پیامدهای منطقه‌ای توافق هسته‌ای، و پیامدهای دکترین اوباما به یک حکم کلی می‌رسیم که براساس آن نتیجه می‌گیریم سیاست خارجی عربستان پس از قیام‌های عربی، تهاجمی‌تر و ابرازجویانه‌تر شده است.

▪ واژگان کلیدی:

موازنه تهدید، رهبری ائتلاف، قیام‌های عربی، محیط امنیتی خاورمیانه، دکترین چرخش به سوی آسیا

مقدمه

بدون تردید ایجاد ائتلاف عربی به رهبری عربستان برای مقابله با چالش‌های منطقه‌ای از جمله چالش یمن نقطه عطفی در سیاست خارجی عربستان محسوب می‌شود. نگرانی‌های عربستان در مورد چالش‌های امنیتی منطقه با سقوط صدام حسین در سال ۲۰۰۳ شروع شد که به دو دلیل پادشاهی را مضطرب ساخت. نخست به این دلیل که یکی از قدرت‌هایی که در برابر ایران موازنه ایجاد می‌کرد از مدار خارج شد و از سوی دیگر، به عراق با ۶۰ درصد جمعیت شیعه، به‌عنوان متحد طبیعی ایران نگریسته می‌شد. بر همین اساس بود که مقامات سعودی همواره از سیاست‌های آمریکا در عراق - از جمله نابودی کامل ارتش عراق و بوروکراسی حزب بعث که راه را برای نفوذ ایران هموار کرد - انتقاد می‌کردند.

در مرحله بعد قیام‌های عربی در سال ۲۰۱۱ بر نگرانی‌های سعودی افزود، زیرا متحدان مهمی چون حسنی مبارک، علی عبدالله صالح و بن‌علی را از دست داد و علاوه بر این، نگران سرایت اعتراضات به داخل پادشاهی بود. در این مرحله است که سیاست خارجی عربستان از عمل‌گرایی همراه با احتیاط فاصله می‌گیرد و روزبه‌روز تهاجمی‌تر می‌شود. تأثیر تغییر موازنه قدرت در خاورمیانه بر محیط روانی حاکمان سعودی به‌اندازه‌ای بود که دست به دامن گروه‌های سلفی در سوریه شدند تا با سقوط بشار/اسد پاسخی محکم به ایران داده باشند. اما با ظهور داعش و تصرف سرزمین و ایجاد خلافت، اوضاع پیچیده‌تر شد. از یک سو این گروه برای دولت سعودی چالش ایدئولوژیک ایجاد می‌کرد و از سوی دیگر، ایجاد دولت داعش، راه را برای نفوذ ایران هموارتر کرد و مسئله دیگر این بود که ایران موفق‌تر از آنها عمل می‌کرد. سوریه نیز در هسته منافع استراتژیک آمریکا قرار نداشت و دکترین اوباما یعنی «چرخش به سوی آسیا»^۱ نیز برنامه‌ای برای دخالت در خاورمیانه ندارد. پیشرفت‌های اولیه مذاکرات هسته‌ای ایران و ۵+۱، حاکمان سعودی را بیشتر متوجه خطر ایران کرد. آنها نگران این هستند که توافق هسته‌ای موجب به‌رسمیت شناخته شدن نفوذ منطقه‌ای ایران شود و تصادفی نیست که شروع

حملات ائتلاف عربی علیه یمن، با مذاکرات لوزان هم‌زمان شد. البته اظهاراتی از سوی اوباما مانند مصاحبه توماس فریدمن با اوباما و ذکر این نکته که «من فکر نمی‌کنم که بزرگ‌ترین تهدید علیه آنها از ناحیه ایران باشد، بلکه ناشی از نارضایتی از داخل خود کشورهای عربی است» (Nytimes, 2015)، آنها را به این نتیجه رسانده است که وقت آن رسیده که در اتخاذ تصمیمات مهمی مانند بحران یمن، مستقل‌تر عمل کنند.

۱. چالش یمن: تشریح وضعیت

در طول قیام‌های عربی و شکست‌های پی‌درپی علی‌عبدالله صالح، ابتکار «دوستان یمن» توسط کشورهای همسایه یمن از جمله عربستان مورد حمایت قدرت‌های بین‌المللی و سازمان ملل قرار گرفت، اما این ابتکار به خوبی پیش نرفت و حوثی‌ها که از عمکرد منصور هادی ناراضی بودند، پس از تصرف صنعا به سمت عدن حرکت کردند که این اقدام واکنش سریع کشورهای عربی تحت رهبری عربستان را که به شیعیان و وابستگان آنها در منطقه بسیار مظنون هستند، به همراه داشت.

عربستان هرچند به‌عنوان همسایه ثروتمند یمن فقیر نگرانی‌هایی در مورد ثبات و امنیت این کشور دارد و این نگرانی‌ها منجر به دخالت نظامی این کشور در یمن شده است، اما چالش کنونی این است که عربستان سعی می‌کند نقش خود را به‌عنوان یک قدرت رهبر سنی در جهان عرب مطرح کند. براساس همین نگرش، با استناد به درخواست مداخله از سوی رئیس‌جمهور مستعفی، منصور هادی، دولت عربستان سعودی به‌همراه دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس به‌جز عمان و نیز با همکاری اردن، به مداخله هوایی در برابر جنبش انصارالله مبادرت ورزید. مصر نیز چهار کشتی جنگی روانه خلیج عدن نمود و تمایل خود را برای فرستادن نیروی زمینی اعلام کرد. ترکیه نیز پشتیبانی لجستیکی فراهم می‌کند و بنا بر برخی از گزارش‌ها، سودان نیز به این عملیات پیوسته است. این مداخله فوری‌ترین چالش سیاست خارجی عربستان از زمان روی کار آمدن ملک سلمان است که در سطح دیپلماتیک، دستاوردهایی برای پادشاهی داشته است، زیرا این نخستین صف‌آرایی فرماندهی مشترک نظامی شورای همکاری خلیج فارس است که محصول ایجاد رابطه حسنه با ترکیه و قطر می‌باشد و

کشورهایی چون مصر، پاکستان، افغانستان، اردن، سودان و ایالات متحده از آن حمایت کرده‌اند. در داخل نیز خط سلمان به‌ویژه پسرش محمدبن‌سلمان را که ابتدا به‌دلیل جوانی و بی‌تجربگی توانایی‌هایش مورد تردید بود، تقویت نموده است (Fredric Wehrey, 2015: 1-3).

هدف عربستان از این ائتلاف که همراه با ۹ کشور عربی در ۲۶ مارس ۲۰۱۵ علیه حوثی‌ها به‌راه انداخت، این است که این‌گونه نشان دهند که قدرت‌نمایی حوثی‌ها موجب شده است که عربستان از برقراری صلح از طریق فرایند سیاسی ناامید شود و همچنین سعی دارند جنگ را فرقه‌ای نشان دهند. پیام عملیات «طوفان قاطعیت» برای ایران این است که بیش از این دخالت در امور کشورهای عربی تحمل نمی‌شود؛ این درحالی است که اقدام حوثی‌ها، محصول نارضایتی‌های اقتصادی و سیاسی آنها در بلندمدت است. آنها با این اقدام درصدد هستند تا به آمریکا نیز نشان دهند که اگرچه این کشور تاکنون ضامن امنیت در خلیج فارس بوده است، اما به‌لحاظ حمایت این کشور از اخوان‌المسلمین و مذاکرات هسته‌ای با ایران کمتر قابل‌اعتماد است، و پیام ائتلاف به شهروندانشان نیز این است که ریاض از منافع اعراب حمایت می‌کند (Seche, 2015).

در تحولی دیگر، ملک سلمان طی احکامی شاهزاده مقرن را از ولیعهدی خود برکنار کرد و محمدبن‌نایف را جانشین وی ساخت. از سوی دیگر، سعود الفیصل، وزیر امور خارجه باسابقه این کشور را از سمت خود کنار گذاشت و به‌جای وی، عادل‌الجبیری، سفیر عربستان در آمریکا را به‌عنوان وزیر امور خارجه منصوب کرد. در مورد این تغییرات گفته می‌شود ملک سلمان بحران یمن را ناشی از عدم انسجام در سیاست خارجی می‌داند، زیرا دیدگاه یکسانی درباره عبدالله صالح و حوثی‌ها وجود نداشت و همین مسئله باعث افزایش نفوذ ایران در یمن، توسعه‌طلبی حوثی‌ها و قدرت گرفتن دوباره صالح شده بود (Khatib, 2015). این انتصاب‌های جدید، به‌ویژه قدرت گرفتن محمدبن‌سلمان که ارتباط نزدیکی با حمله نظامی به یمن دارد، نشان‌دهنده اتخاذ یک رویکرد تهاجمی‌تر نسبت به ایران است (Kinninmont, 2015).

۲. چارچوب نظری: موازنه تهدید^۱

در سال ۱۹۷۸/ستفن والت نظریه موازنه تهدید خود را به منظور به روز کردن رویکرد کلاسیک کنت والتز ارائه کرد. وی در تبیین نظریه خود ابتدا بر رفتار موازنه‌سازی و یارگیری بازیگران تأکید می‌کند، اما در ادامه به جای تأکید صرف بر قابلیت‌های نظامی و تهاجمی، به تهدیدات نیز توجه دارد. باین حال از نظر کنت والتز، نظریه موازنه تهدید استفن والت، نظریه بازنگری موازنه قدرت نیست، بلکه در واقع کاربرد موازنه قدرت در سیاست خارجی است (Bock & Henneberg, 2013: 4).

طبق نظریه موازنه تهدید، رفتار اتحادی دولت‌ها با توجه به تهدیدی که از سوی سایر دولت‌ها احساس می‌کنند، تعیین می‌شود. والت معتقد است همه دولت‌ها علیه تهدید دست به توازن می‌زنند، اگرچه دولت‌های ضعیف سعی می‌کنند رفتار همراهی را برای حفظ امنیت خود درپیش بگیرند. والت چهار معیار ارزیابی دولت‌ها از تهدیدات را به این صورت مشخص می‌کند: انباشت قدرت (اندازه، جمعیت و قابلیت‌های اقتصادی) مجاورت جغرافیایی، قابلیت‌های تهاجمی و نیت‌های تهاجمی. وی استدلال می‌کند هرچه دولت‌ها در یک دولت در حال ظهور چنین ویژگی‌هایی را ببینند، به همان اندازه آن را به عنوان تهدید در نظر می‌گیرند و در مقابل آن دست به توازن خواهند زد.

یکی از فرضیه‌های نظریه موازنه تهدید والت که می‌تواند در راستای تبیین سیاست خارجی عربستان به ما کمک کند، این است که «دولت‌هایی که فاقد مشروعیت داخلی هستند به احتمال بیشتری در جستجوی اتحادهای ایدئولوژیک برای افزایش حمایت داخلی و خارجی خواهند بود» (Stephen M. Walt, 1987:116).

۳. نظام سیاسی عربستان سعودی و چالش مشروعیت و ثبات

عربستان سعودی یک پادشاهی مبتنی بر شریعت اسلامی است. پادشاه، حاکم کشور و فرمانده نیروهای نظامی و نیز در رأس نظام سیاسی بوده و مرجع فرجام‌خواهی احکام قضایی می‌باشد و قادر است فرمان عفو صادر کند. پادشاه، یکی از اعضای خاندان سلطنتی

1. Balance of Threat

را به‌عنوان ولیعهد انتخاب می‌کند تا در انجام وظایف به وی کمک کند. پادشاه به‌وسیله شورای وزیران و یا کابینه حکمرانی می‌کند که از سوی خودش منصوب می‌شوند. وزارتخانه‌های کلیدی چون کشور، خارجه و دفاع به‌وسیله اعضای خاندان سلطنتی اداره می‌شوند. این کشور از زمان پیدایش در سال ۱۹۳۲، هیچ قانون اساسی نوشته‌شده‌ای ندارد و بنیان‌گذاران دولت مدرن عربستان، قرآن و سنت را منبع قانون می‌دانند و علاوه‌بر این، خاندان سعودی نمی‌خواهند قدرتشان به‌وسیله قانون اساسی، مشروط و محدود شود (Albassam, 2011:177).

خانواده آل سعود به‌عنوان حاکمان عربستان از سال ۱۹۳۲ تاکنون، دو هدف امنیتی برای خود در نظر گرفته‌اند؛ یکی خادم حرمین شریفین و دیگری حفظ نقش رهبری خاندان آل سعود که این اهداف، ثبات آنها را تأمین کرده و آنها را در برابر چالش‌های داخلی حفظ می‌کند. علاوه‌بر این، خاندان سعودی برای افزایش مشروعیت و حفظ حکومت، تصمیم گرفتند «سیستم رفاهی از گهواره تا گور»^۱ را به‌اجرا بگذارند (Kechichian, 2011: 91).

حاکمان سعودی از زمان ایجاد دولت مدرن با مسائلی روبرو بوده‌اند که مشروعیت آنها را به‌چالش کشیده است؛ به‌عنوان مثال، ایده پان‌عربیسم جمال عبدالناصر در بین افراد تحصیل‌کرده و نظامیان سعودی پرطرفدار بود و ماشین تبلیغات ناصر هم سعی در مشروعیت‌زدایی از رژیم سعودی داشت. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ نیز مشروعیت رژیم سعودی را به‌چالش کشید، زیرا از نظر انقلابیون ایران، نظام پادشاهی، مخالف اسلام است، انقلاب ایران روابط استراتژیک سعودی با آمریکا را نیز به‌چالش کشید (Gaus, 2011: 170-171).

امروزه پادشاهی سعودی در داخل نیز با نسل جدیدی از علما روبرو است که خواهان اصلاح به شیوه مسالمت‌آمیز هستند و در این راه بر نقش فقه و به‌طور کلی فقه سیاسی اسلام تأکید می‌کنند. رهبران سنی سعودی، شامل علمایی چون صفر بن عبدالرحمن الحوالی، سلمان ابن فهد العوده و ناصر ابن سلیمان العمر در رفتار سیاسی و بحث‌های خود خواهان اصلاح سیاسی و تغییر در پادشاهی عربستان سعودی هستند (Alshamsi, 2011: 2).

در حال حاضر قیام‌های عربی ۲۰۱۱ نیز دو چالش جدید برای عربستان ایجاد کرده است، یکی از سوی اخوان‌المسلمین که با سیستم انتخاباتی روی کار آمدند. دومین چالش از سوی گروه‌های سلفی در حال مبارزه با سوریه است که به لحاظ ایدئولوژیک مدعی اقتدار مذهبی راستین بر همه مسلمانان هستند که مشروعیت دولت سعودی را تهدید می‌کنند. عربستان سعودی به مخالفان خود برچسب افراط‌گرایی مذهبی می‌زند، اما افراط‌گرایی چیزی نیست که عربستان را نگران کند، زیرا آنها از این گروه‌ها در زمان‌های مختلف حمایت کرده‌اند. آنچه آنان را تهدید می‌کند، این است که مشروعیتشان به‌طور مستقیم به چالش کشیده شود. آنها دلایل خوبی برای نگرانی دارند، زیرا نسل اول شاهزادگان در حال کنار رفتن هستند و هر لحظه ممکن است هرج و مرج، کشور را فراگیرد. فشار سیاسی داخلی همراه با حملات گروه‌های مسلحی چون داعش می‌تواند پیامدهای بدی برای آنها داشته باشد، زیرا چنین حمله‌هایی می‌تواند توسط سلفی‌های جهادی در داخل - که منتظر زمان مناسب هستند - تشدید شود (Alterman & Cants, 2015: 174-176).

۴. سیاست خارجی عربستان: از استراتژی موازنه‌سازی تا ایجاد ائتلاف

همان‌گونه که گرد نامن معتقد است، تاکنون حاکمان عربستان سعودی دو هدف کلیدی را در سیاست خارجی خود دنبال کرده‌اند: امنیت داخلی و امنیت خارجی. اما دومی به میزان زیادی از اولی تأثیر می‌پذیرد زیرا مشروعیت و ثبات داخلی همانند دیگر کشورهای جنوب، مهم‌ترین چالش این کشور است (Nonneman, 2005: 318).

حکومت سعودی همواره با این چالش در سیاست خارجی روبرو بوده است که چگونه بین منافع داخلی، نیازهای امنیتی خود و استراتژی‌های جهانی توازن برقرار کند. این معما از زمان پیدایش دولت سعودی تا امروز که بر تضاد آشکار بین منافع مبتنی است، به اشکال مختلف وجود داشته است. در دوران کنونی به‌طور فزاینده‌ای حفظ توازن معقول بین جلب حمایت داخلی برای رژیم، مبارزه با تروریسم بین‌الملل، ایفای نقش منطقه‌ای برای ارتقای هژمونی در خاورمیانه و مدیریت رابطه با آمریکا برای بقای رژیم، مشکل به‌نظر می‌رسد (Niblock, 2006: 111).

به‌طور کلی درباره سیاست خارجی عربستان می‌توان گفت تهدیدات ایدئولوژیک را بلافاصله رصد می‌کند و نسبت به ارزیابی تهدیدات بالقوه نظامی به‌لحاظ بازی استراتژیک با حساسیت کمتری برخورد می‌نماید.

۱-۴. استراتژی موازنه

پیش از وقوع بهار عربی که با تضعیف قدرت‌هایی چون مصر و سوریه همراه بود و نیز پیش از تضعیف عراق، عربستان سعودی گرچه در منطقه خلیج فارس یک هژمون محسوب می‌شد، اما در سطح منطقه‌ای در مقایسه با سایر رقبا از مؤلفه‌های قدرت، چون قابلیت‌های نظامی و جمعیت کافی برخوردار نبود. طبق این توانایی‌ها، استراتژی منطقه‌ای سعودی، توازن بین قدرت‌های بالقوه منطقه با اتحاد منطقه‌ای و بین‌المللی علیه قدرتی بود که تهدید مستقیمی علیه دولت سعودی محسوب می‌شد. سعودی‌ها به‌طور طبیعی و آن‌گونه که در دیگر مناطق رایج است، موازنه کلاسیک در برابر قدرت برتر ایجاد نمی‌کردند، بلکه آنها در برابر قدرتی که در آن زمان «آشکارترین تهدید» را علیه رژیم سعودی داشت، موازنه ایجاد می‌کردند. جدی‌ترین تهدید علیه امنیت سعودی جایی بود که قدرت‌های منطقه‌ای به‌طور مستقیم مشروعیت داخلی رژیم سعودی را تهدید می‌کردند که در چنین شرایطی بدون تردید رژیم سعودی علیه آن دست به موازنه می‌زد.

به‌عنوان مثال در دهه ۱۹۶۰ به‌دنبال مداخله مصر در یمن، دولت سعودی پیوند خود را با آمریکا محکم‌تر کرد و درصدد وسیع‌تر کردن حوزه سیاست منطقه‌ای از چارچوب عربی به چارچوب سازمان کنفرانس اسلامی برآمد که با روابط دوستانه با کشورهای غیرعرب چون ایران، ترکیه و پاکستان همراه بود. در جنگ ایران و عراق که حکومت انقلابی ایران اعتبار اسلامی رژیم سعودی را زیر سؤال می‌برد، ریاض از صدام حمایت کرد و روابطش با مصر را با وجود معاهده صلح مصر-اسرائیل تقویت کرد. همین‌طور هنگامی که صدام در سال ۱۹۹۰ به کویت حمله نمود و آن را بیداری مردمی علیه حکومت سعودی نامید، آل‌سعود برای ایجاد یک بلوک عربی ضدصدام شامل سوریه و مصر تلاش کرد و از آمریکا و دیگر نیروهای خارجی برای بازگرداندن وضعیت دعوت نمود (Gaus, 2011: 173-175).

۱-۴-۱. ابزار استراتژی: پول و وهابیسیم

عربستان در راستای موازنه‌سازی و با توجه به اینکه از قدرت نظامی و جمعیت کافی برخوردار نبود، از دو ابزار در راستای تعقیب اهدافش در سیاست خارجی استفاده می‌کرد، نخست پول و قدرت مالی که به عربستان اجازه می‌داد متحدان منطقه‌ای را به‌عنوان بخشی از استراتژی موازنه مورد حمایت قرار دهد، به‌عنوان مثال در جریان جنگ ایران و عراق ۲۵ میلیارد دلار به عراق کمک کرد و در جنگ اول خلیج فارس (۱۹۹۰-۱۹۹۱) ریاض متحدان منطقه‌ای و بین‌المللی را مورد حمایت مالی قرار داد. دومین ابزار عمده سعودی برای پیشبرد سیاست‌های منطقه‌ای خود، گسترش تفسیر از اسلام بود که به وهابیسیم و سلفیسم معروف است (Gaus, 2011: 176-179).

۲-۴. استراتژی رهبری

در طول یک دهه گذشته، با توجه به تغییر منابع، ماهیت و هدف تهدیدات، محیط امنیتی منطقه نیز تغییر کرده است. زمانی موازنه نظامی متعارف هدف بود که توسط بازیگران دولتی شکل می‌گرفت، اما اکنون موازنه امنیتی با ترکیب پیچیده‌ای از توانایی‌های متعارف، قابلیت‌های غیرمتعارف موشکی و شورش‌های داخلی تغییر یافته است. دلایل این کشمکش‌ها نیز تغییر اساسی کرده‌است که شامل افراط‌گرایی مذهبی خشونت‌بار و فرقه‌گرایی و تنش‌های قومی است. بسیاری از کشورهای حوزه خلیج فارس سعی دارند به‌نوعی درباره نفوذ ایران در منطقه، به‌منظور بهره‌برداری‌های سیاسی در داخل، اغراق کنند و به نوعی فرقه‌گرایی دامن می‌زنند. اعضای شورای همکاری خلیج فارس و دولت‌هایی چون یمن، مصر، عراق، اردن، لبنان و سوریه اکنون با مسائلی سروکار دارند که فراتر از کشمکش‌های نظامی متعارف است. در واقع دو قدرت سوریه و عراق که زمانی نقش مهمی در شکل‌گیری موازنه نظامی متعارف ایفا می‌کردند، اکنون با جنگ داخلی با بازیگران غیردولتی روبرو هستند. داعش اکنون حضور گسترده‌ای در عراق و سوریه دارد و اقلیت‌های کردی در ترکیه، عراق و سوریه در حال تغییر نقش هستند و بازیگران شیعی چون حزب‌الله و حوثی‌ها در حال قدرت گرفتن می‌باشند. این تغییرات در چشم‌انداز امنیتی - سیاسی منطقه و در روابط اعضای شورای همکاری خلیج فارس

و دیگر دولت‌های خاورمیانه تأثیر عمیقی به جا گذاشته است که به‌ویژه در روابط بین شورای همکاری خلیج فارس و ایالات متحده نمود داشته است؛ زیرا از یک سو با آمریکا در ائتلاف علیه داعش همکاری نظامی دارند و از سوی دیگر بر سر تنش‌های داخلی در سوریه و عراق با هم اختلاف دارند (Cordesman, 2015: 8).

۱-۲-۴. ابزار استراتژی: نیروی نظامی مشترک

بر اساس شرایط جدید منطقه، عربستان یک استراتژی چندوجهی اتخاذ کرده است، یعنی با توجه به بحران‌های مختلف، استراتژی متفاوتی را دنبال می‌کند، به‌عنوان مثال در بحران سوریه با فرستادن اسلحه و پول از طیف وسیعی از مخالفان اسد، شامل هفت گروه نظامی در قالب «جیش الفتح» با گرایش‌های جهادی هم‌سو با القاعده و میانه‌رو هم‌سو با اخوان المسلمین حمایت می‌کند.^(۱)

اما از سوی دیگر پس از مذاکرات آمریکا و ایران بر سر برنامه هسته‌ای و تغییر استراتژی آمریکا، دولت‌های خلیج فارس احساس می‌کنند که در بعضی از بحران‌ها از جمله بحران یمن، نیاز به اقدامات مستقل‌تری دارند؛ لذا در سی‌وپنجمین اجلاس (۲۰۱۴) سران شورای همکاری خلیج فارس نیاز به نیروی نظامی مشترک به رسمیت شناخته شد. اعلامیه اتحادیه عرب برای ایجاد یک نیروی نظامی مشترک، ناشی از تشدید درگیری‌ها در یمن است. عربستان به ارتش مصر و سودان توجه ویژه‌ای دارد. دخالت نظامی در یمن و اعلامیه اتحادیه عرب نشان‌دهنده تلاش عربستان برای ارائه تصویری از خود به‌عنوان پلیس منطقه است. پادشاهی در حال القای این نکته است که امنیت خلیج فارس، امنیت جهان عرب است و از این پس کشورهای عربی برای مقابله با چالش‌های سیاسی و امنیتی باید به ریاض نگاه کنند (Khatib, 2015).

۵. دلایل تغییر جهت در سیاست خارجی عربستان

به نظر می‌رسد که با توجه به تغییر محیط امنیتی خاورمیانه، دخالت نظامی در یمن به رهبری عربستان فراتر از نجات یک دولت دست‌نشانده و یا مقابله با قدرت‌گیری فزاینده ایران است. پادشاهی سعودی در حال ترسیم یک سیاست خارجی است که با رفتار گذشته

این کشور متفاوت است. آل سعود در حال آماده کردن نیروهایش پس از تغییر استراتژی آمریکا می‌باشد، زیرا اتحاد با واشنگتن نمی‌تواند در منطقه‌ای با کشمکش‌های داخلی و فرقه‌ای و دولت‌های ورشکسته، نیازهای امنیتی این کشور را برآورده سازد (Takeyh, 2015). در ادامه بیشتر به چرایی اتخاذ این رویکرد از سوی عربستان می‌پردازیم.

۱-۵. تغییر موازنه قدرت در منطقه

در حالی که در گذشته قدرت‌هایی چون سوریه و عراق در موازنه نظامی نیروهای متعارف ایفای نقش می‌کردند، اکنون این موازنه تغییر یافته است و کشورهای حوزه خلیج فارس سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای برای توسعه سلاح‌های زمینی، دریایی و هوایی انجام داده‌اند که همراه با سرمایه‌گذاری‌های ایالات متحده، مصر و اسرائیل به خوبی بر موازنه تأثیر می‌گذارد. عراق و سوریه نیز توانایی‌های خود را از دست داده‌اند و به همین دلیل در برابر داعش متحمل شکست شدند. تمرکز استراتژیک موازنه متعارف نیز تغییر یافته است و دولت‌های خلیج فارس و ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه تهدید متعارف را از ناحیه ایران می‌بینند. کشورهای اردن و مصر نیز سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای در زمینه سلاح‌های متعارف انجام داده‌اند که پیشتر بر منازعه اعراب و اسرائیل متمرکز بود، اما اکنون بر امنیت داخلی و بازیگران غیردولتی متمرکز است. در مورد قابلیت‌های جنگ مدرن نیز موازنه نظامی تغییر یافته است، چون از نظر اطلاعات و جنگ الکترونیک و سلاح‌های هدایت‌شونده و پهپادها، کشورهای خلیج فارس، مصر، اردن و اسرائیل به ایالات متحده و متحدان وابسته هستند، در حالی که ایران به توانایی‌های خود متکی است. با این حال کشورهای خلیج فارس در ادغام این فناوری‌ها با ساختار نیروی نظامی خود موفقیت چندانی نداشته‌اند، اما ایران تا حدودی موفق بوده است. اما درباره قابلیت‌های غیرمتقارن، کفه ترازو بیشتر به نفع ایران سنگینی می‌کند و با توجه به ماهیت تهدیدهای امروزی در منطقه، دولت سعودی با نگرانی‌های بیشتری این تغییر موازنه را رصد می‌کند.

حاصل این نگرانی‌ها در مورد تغییر موازنه قدرت، درخواست بعضی از رهبران عرب پس از قیام‌های عربی ۲۰۱۱ توسط چهره‌هایی مانند ملک عبدالله، پادشاه اردن و نیز در سال ۲۰۱۴، ال‌سیسی، برای اتحاد نظامی گسترده اعراب بود که این درخواست‌ها با اقدام عربستان در رهبری ۱۰ کشور عربی برای متوقف کردن حوثی‌ها در یمن، رنگ واقعیت به خود گرفت. اگرچه بسیار زود است که درباره چنین اقدامی قضاوت کنیم، اما قطعنامه ۲۶ اجلاس اتحادیه عرب در اواخر مارس ۲۰۱۵، نشانگر وسعت سطح وحدت در مخالفت با گسترش منافع استراتژیک ایران است که تاکنون بی‌سابقه بوده است (Cordesman, 2015: 10-18).

۲-۵. قیام‌های عربی

بسیاری ویژگی سیاست‌های عربستان پس از قیام‌های عربی ۲۰۱۱ را «ضد انقلابی» می‌دانند. با این حال حمایت سعودی از انقلاب در سوریه و لیبی نشان می‌دهد که عربستان از بازیگران سیاسی و مذهبی متفاوت در زمان‌های متفاوت حمایت کرده و یا آنها را سرکوب نموده است و آنها را بر این اساس ارزیابی می‌کند که چه چالش‌ها یا فرصت‌هایی برای دولت سعودی ایجاد می‌کنند (Alterman, 2015: 144). در این زمینه عوامل تعیین‌کننده عبارتند از: مجاورت جغرافیایی، ماهیت نظام سیاسی دولت و کیفیت روابط یک رژیم خاص با عربستان یا ایران (Rieger, 2014: 1-2).

شاید مهم‌ترین پیامد قیام‌های عربی برای سیاست منطقه‌ای این کشور، تأکید دوباره بر رهبری این کشور در شورای همکاری خلیج فارس بود که این برتری در شبه‌جزیره همواره توسط قطر و امارات به‌چالش کشیده می‌شد. قیام‌های عرب، ضرورت فعال‌سازی دیپلماتیک توسط عربستان که مدت‌ها نقش خود را به‌عنوان یک هماهنگ‌کننده منطقه‌ای و یک قدرت اجماع‌ساز در درون جهان عرب از طریق در پیش گرفتن یک دیپلماسی پویا مطرح کرده بود، را بیشتر مطرح کرد، زیرا عربستان از یک سو با ابراز نگرانی ایالات متحده درباره نقض حقوق بشر در بحرین و نیز حمایت از اخوان المسلمین، دریافت که دیگر نمی‌تواند متکی به متحد سنتی‌اش باشد و از سوی دیگر با توجه به نگرانی از سرایت این انقلاب‌ها به داخل شبه‌جزیره، دیپلماسی عربستان ضرورت استفاده ابزاری از شورای همکاری خلیج فارس را با ولع بیشتری احساس کرد (Kamrava, 2012: 103-104).

از این رو در پی بروز قیام‌های عربی، سه هدف اساسی را دنبال کرده است که در مرحله نخست، تقویت متحدان در منطقه و محدود کردن نفوذ اخوان المسلمین در کشورهای در حال انقلاب بود؛ رهبری عربستان این سیاست را به صورت تهاجمی دنبال نموده و به طور آشکار در ژوئیه ۲۰۱۳ از کودتای نظامی علیه محمد مرسى اعلام حمایت کرد و در مارس ۲۰۱۴ اخوان المسلمین را در فهرست گروه‌های تروریستی قرار داد. دوم اینکه هر زمان ضرورت داشته عربستان سعودی به مداخله نظامی دست زده است؛ مثلاً دخالت نظامی عربستان در بحرین به حدی است که به سختی می‌توان دولت بحرین را یک دولت مستقل نامید. سوم اینکه عربستان سعودی از گروه‌های شورشی در حال مبارزه با بشار اسد حمایت کرده است که در اینجا نیز سیاست عربستان با شدت بیشتری تهاجمی است (Steinberg, 2014: 7).

در مورد چالش سرایت انقلاب به پادشاهی سعودی، عده‌ای معتقد بودند عربستان یک «میوه رسیده» برای انقلاب است و عده‌ای دیگر اعتقاد داشتند پادشاهی سعودی به لحاظ سطح بالای استاندارد زندگی، مصون از تغییرات است، اما در عمل وضعیتی بین این دو سناریو اتفاق افتاد، زیرا عربستان با اعتراض‌هایی از سوی شیعیان و نیز اعتراض‌های محدودی از سوی اهل سنت از جمله حزب الصحوه و حزب الامه الاسلامی مواجه شد که با بسیج منابع مالی و معنوی و نیز با سرکوب، به آنها پاسخ داد و در سطح منطقه‌ای نیز درصدد محدود کردن هر تغییر انقلابی پس از مبارک برآمد. زیرا از قدرت‌گیری نخبگان طرفدار دموکراسی در مصر که به دشمنی آنها با نظام اقتدارگرا و محافظه‌کار سعودی منجر می‌شد، نگران بود (Elashamay, 2014: 3-4).

در زمینه چالش موازنه منطقه‌ای، در پی سقوط صدام (۲۰۰۳) نظم منطقه‌ای دچار تحول شده بود، زیرا با ظهور بازیگرانی خارج از نظام عربی، چون ترکیه و ایران همراه شد و نفوذ بازیگران غیردولتی چون حزب‌الله و حماس به طور فزاینده‌ای در حال افزایش بود. پویایی این نظم جدید با جنگ‌های حماس و حزب‌الله علیه اسرائیل بیشتر آشکار شد و منطقه به دو قطب «سازش» و «مقاومت» تقسیم شده بود و عربستان و مصر مبارک منافع و نگرانی‌های مشترکی داشتند. سقوط مبارک و تغییر در سیاست خارجی مصر، نارضایتی عربستان را به همراه داشت (Elashamay, 2014: 6-7). سقوط دولت اخوانی مرسى و

روی کار آمدن السیسی تا حد زیادی حاصل تلاش‌های سعودی بود در حالی که با توجه به سابقه مصر در جهان عرب، بعید می‌نمود که روزی خاندان سعودی بر نظم داخلی مصر تأثیرگذار باشند.

مورد سوریه به بهترین وجه نشان می‌دهد که چگونه عربستان سعودی پس از قیام‌های عربی، نوعی سیاست خارجی تهاجمی را - که با ترس افسارگسیخته از اخوان المسلمین، ایران و تشیع توجیه می‌شود و اغلب منجر به تشدید بحران در منطقه شده - در پیش گرفته است. به‌عنوان مثال، گرچه رژیم سعودی مدعی است که از ارتش آزاد سوریه حمایت می‌کند، اما گزارش‌های رسیده در مورد کمک به گروه‌های جهادی نگران‌کننده است.

۳-۵. مهار نفوذ ایران

همان‌گونه که پیش از این ذکر شد، یکی از نتایج حملات آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و سقوط صدام، گسترش نفوذ منطقه‌ای ایران بود که با نارضایتی عربستان همراه بود. در این باره گریگوری گاس سوم^۱ کارشناس مسائل عربستان معتقد است، بهترین چارچوب برای فهم سیاست منطقه خاورمیانه، جنگ سرد بین ایران و عربستان است که هر دو به‌عنوان رهبر، نقش بازی می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که دو کشور با هم رویارویی نظامی ندارند، اما بر سر نفوذ در ساختار سیاسی دولت‌های ضعیف با هم در تضاد هستند. اگرچه این جنگ سرد با وقوع قیام‌های عربی ۲۰۱۱ همراه است، اما نفوذ ایران به پیش از این برمی‌گردد. ایران که حزب‌الله لبنان را به‌عنوان قوی‌ترین بازیگر غیردولتی خاورمیانه به‌همراه داشت، با سوریه سکولار نیز براساس تهدید مشترک، یعنی اسرائیل و صدام حسین متحد بود. تهاجم آمریکا به افغانستان و عراق فرصت‌های جدیدی را برای ایران به‌وجود آورد و عربستان به‌تدریج به این نتیجه رسید که هیچ دولت عربی قادر نیست یا تمایل ندارد که نفوذ ایران در شرق جهان عرب را مهار کند و مجبور شد خود این کار را انجام دهد. اما مشکل عربستان این بود که ایرانی‌ها بهتر از آنها عمل می‌کردند؛ به‌عنوان مثال در لبنان با وجود خروج سوریه و پیروزی ائتلاف ۱۴ مارس، حزب‌الله در جنگ با اسرائیل در سال ۲۰۰۶ نشان

داد که قدرت واقعی را در دست دارد. پس از قیام‌های عربی نیز این اشتباهات عربستان در سوریه و عراق بود که راه را برای نفوذ ایران هموار کرد؛ به‌عنوان مثال در عراق اکثریت شیعیان متحد طبیعی ایران محسوب می‌شوند، اما عربستان قادر نبود متحدان طبیعی خود را رهبری کند و در نتیجه درگیر یک شورش علیه آمریکا شدند که قسمتی از این جریان سلفی از جمله داعش، اکنون سعی دارد پادشاهی سعودی را بی‌ثبات سازد. با شروع قیام‌های عربی، ایران نگاهی پیروزمندانه به سقوط رژیم‌های سکولار و متحد آمریکا داشت و عربستان در پاسخ، سقوط بشار اسد را اولویت خود قرار داد تا از فرصت شورش علیه بشار اسد برای کنترل نفوذ ایران استفاده کند (Gause, 2014: 12-14).

هرچند تغییر در سیاست خارجی عربستان از دولت ملک‌عبدالله شروع شد و از عمل‌گرایی فاصله گرفت،^(۲) اما دولت ملک سلمان با جدیت بیشتری در این مسیر گام برمی‌دارد. نخستین نشانه‌های تغییر در سیاست خارجی دولت سلمان، سفر شاهزاده نایف، جانشین ولیعهد و وزیر کشور در ۱۱ فوریه ۲۰۱۵ به دوحه بود که در این سفر، نایف تمایل دولت سلمان را برای همبستگی کشورهای خلیج فارس صرف‌نظر از اختلاف‌ها نشان داد. از ابتدای مارس، سلمان میزبان بسیاری از رهبران مسلمان و عرب بوده است که گرایش‌های سیاسی پادشاه را نشان می‌دهد، به‌گونه‌ای که عبدالفتاح السیسی در دیداری که از ریاض داشت از تشکیل نیروی نظامی عرب سخن گفت. در سوم مارس، رجب طیب اردوغان سفری به ریاض داشت که طی این سفر دو طرف درباره چگونگی تجهیز نیروهای مخالف بشار اسد، به‌گونه‌ای که نتایج مشخص داشته باشد، توافق کردند.^(۳) به‌نظر می‌رسد که آنها به این نتیجه رسیده‌اند که سوریه کلید پیروزی در رقابت منطقه‌ای با ایران است؛ از این‌رو در این دیدارها سعی کردند با شرکای ترک خود در مورد پایان دادن به رژیم اسد به توافق برسند.

در مورد یمن نیز درحالی‌که در نگاه نخست ممکن است بحران این کشور یک جنگ نیابتی دیگر بین ایران و عربستان به‌نظر برسد، اما در واقع کشمکش یمن بیشتر حاصل رقابت‌های داخلی است و از اتحاد عجیب نیروهای عبدالله صالح سکولار و ملی‌گرا با حوثی‌ها شروع شد. گزارش پژوهشی پیتر سالیسبوری، پژوهشگر چاتم هاوس از یمن نشان می‌دهد که محرک‌های اولیه کشمکش یمن، داخلی است، اما در مورد تأثیر بازیگران خارجی بر

بازیگران یمنی اغراق شده است، به گونه‌ای که عربستان سعودی، حوثی‌ها را عامل ایران می‌داند (Salisbury, 2015: 12).

عملیات طوفان قاطع، به‌عنوان مهم‌ترین اقدام برای مهار نفوذ ایران عنوان شده است، زیرا حوثی‌ها به‌لحاظ جمعیت و قابلیت‌های نظامی، تهدیدی علیه سعودی محسوب نمی‌شوند. عربستان سعودی احساس می‌کند که حوثی‌ها به‌عنوان عامل ایران سعی دارند به‌طور یکجانبه بر اوضاع کل یمن مسلط شوند. به‌طور کلی سه دلیل عمده برای دخالت عربستان در یمن می‌توان برشمرد: ۱- گسترش حوثی‌ها به‌لحاظ جغرافیایی، که پس از کنترل صنعا به سمت مرکز و جنوب حرکت کردند؛ ۲- گسترش قدرت حوثی‌ها در یمن به‌معنی تسلط ایران بر این کشور است؛ ۳- ایالات متحده تمایلی به مداخله ندارد و به‌عنوان متحد سنتی عربستان خاطرنشان ساخته است که هیچ طرحی برای دخالت نظامی در یمن به‌منظور برقراری دوباره توازن قدرت سیاسی در این کشور ندارد. از این رو عربستان احساس می‌کند مجبور است خود به‌تنهایی و مستقل از آمریکا عمل کند.^(۴)

۶. توافق هسته‌ای با ایران

عربستان و دولت‌های شورای همکاری خلیج فارس مذاکرات هسته‌ای با ایران را نخستین گام مهم در عادی کردن روابط بر سر برنامه هسته‌ای ایران می‌دانستند؛ لذا از زمان شروع مذاکرات، رویکرد «مشاهده و انتظار» را در پیش گرفتند، به‌عنوان مثال، شاهزاده ترکی فیصل در این باره گفته است «این نگرانی بین دولت‌های عربی وجود دارد که چرا در مذاکرات به‌عنوان طرف مذاکره دخالت داده نشده‌اند» (Mason, 2014: 38).

این مذاکرات از نظر آنها نشان‌دهنده تمایل واشنگتن برای برقراری روابط حسنه با ایران و رضایت دادن به حوزه نفوذ ایران و در بدترین حالت، همکاری استراتژیک بین دو کشور بدون تغییر نگرش‌های منطقه‌ای ایران است. پیشرفت در مذاکرات هسته‌ای (لوزان) با تقابل فزاینده عربستان با ایران همراه شد. ایجاد نیروی نظامی مشترک همچنین نشان‌دهنده تمایل کشورهای عربی برای اقدام نظامی به‌منظور تأمین منافعشان، به‌جای اتکا به ایالات متحده برای رهبری در هر بحرانی است (Ibish, 2015: 3).

عربستان سعودی و شرکای عرب به توافق ۱۴ ژوئیه وین (برنامه جامعه اقدام مشترک) به دیده شک و تردید می‌نگرند. از نظر آنان این توافق، در صفحه شطرنج خاورمیانه از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی به ایران آزادی عمل بیشتری خواهد بخشید؛ بنابراین در توافق باید تنش‌های منطقه‌ای چون بحران سوریه، عراق و یمن و حمایت ایران از حزب‌الله و اپوزیسیون در بحرین نیز مدنظر قرار می‌گرفت (Kalout, 2015: 26). آنها هرچند در اظهارات رسمی با ذکر این جمله که «اگر نیات خوب باشد» از توافق هسته‌ای استقبال کرده‌اند، اما آن را نشان‌دهنده کاهش عزم آمریکا برای به‌عهده گرفتن نقش ضامن امنیت در منطقه می‌دانند. همین رویکرد باعث شده است که سیاست‌های تهاجمی‌تری علیه گروه‌های مورد حمایت ایران در عراق، لبنان و سوریه درپیش گیرند (Kaye & Jeffrey, 2014: 14).

۷. دکترین اوپاما: چرخش به‌سوی آسیا

به‌نظر می‌رسد طرح «چرخش به‌سوی آسیا» در اواخر سال ۲۰۱۱، بازگشتی به واقع‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا باشد. هدف از این دکترین، کاهش صف‌آرایی نظامیان در اروپا، ترغیب متحدان به مسئولیت‌پذیری بیشتر، کاهش نقش آمریکا در خاورمیانه با تمرکز بر خلیج فارس باشد. هدف این دکترین، آرایش دوباره ابزارهای سیاست خارجی و سرمایه‌گذاری مجدد برای تقویت بنیان‌های داخلی قدرت در آمریکا است. دکترین «چرخش به‌سوی آسیا» با ارزیابی واقع‌گرایانه از محیط بین‌المللی که نشان‌دهنده ظهور چین در بلندمدت است، آمریکا را ترغیب می‌کند که در برخی از نقاط جهان با اولویت آسیا مسئولیت بیشتری بپذیرد. دلیل دیگر برای طرح این دکترین این است که دولت‌ها باید برآورد هزینه فایده را راهنمای سیاست خارجی خود قرار دهند و مبنای دیگر این چرخش سیاست را می‌توان در مفهوم خویشتن‌داری در استفاده از قدرت و حفظ آن برای روبرو شدن با چالش‌های آینده دانست (Kay, 2013: 1). به‌طور کلی دکترین «چرخش به‌سوی آسیا» به‌معنای اولویت یافتن واقع‌گرایی در سلسله‌مراتب اولویت‌های سیاست خارجی در پیشبرد منافع ملی آمریکا است. عده‌ای معتقدند حوادث سوریه و عراق نشان داد که آمریکا نمی‌تواند به‌تنهایی همه مسائل را از طریق نظامی حل کند و حتی ممکن است بحران را هم وخیم‌تر سازد.

با این حال تأثیرات دکترین «چرخش به سوی آسیا» به زودی در قضیه یمن مشخص شد. به نظر می‌رسد در نبود چتر امنیتی آمریکا برای متحدان سنتی عرب، دولت‌های سنی در حال ایجاد ترتیباتی برای ایجاد یک خاورمیانه جدید هستند که کسانی چون ری‌تکیه و گری‌گوری گاس سوم آن را جنگ سرد جدید خاورمیانه می‌نامند. عربستان سعودی کانون اتحاد در خاورمیانه است و با استفاده از ثروت خود قصد دارد نظر مصر را برای مقابله با قدرت روبه‌رشد ایران جلب کند. قاهره از تلاش‌های جنگی عربستان در یمن حمایت کرده است و ارتش مصر حکم عضلات این ترتیبات جدید را دارد که از طریق آن در صدد احیای نفوذ خود هستند. عربستان نیز آماده استفاده از نیروی نظامی خود به شکلی است که تاکنون به کار نبرده است (Takeyh, 2015: 3)؛ از این رو دکترین اوباما تأثیر زیادی بر سیاست خارجی تهاجمی عربستان داشته است، به گونه‌ای که پس از سال‌ها اتکا به بریتانیا و آمریکا به عنوان ضامن امنیت داخلی رژیم و منافع منطقه‌ای سعودی، این کشور تصمیم دارد بر توانایی خود تکیه کند و با وجود حمایت‌های اطلاعاتی و لجستیکی آمریکا از عملیات «طوفان قاطع» به نظر می‌رسد شکاف‌های عمیقی بین دیدگاه‌های عربستان و آمریکا در مورد بحران سوریه و مذاکرات هسته‌ای وجود دارد که موجب شده است دیگر عربستان امیدی به چتر حمایتی آمریکا نداشته باشد.

نتیجه‌گیری

حکومت سعودی همواره با این چالش در سیاست خارجی خود روبرو بوده است که چگونه بین منافع داخلی، نیازهای امنیتی خود و استراتژی‌های جهانی، توازن برقرار کند. این معما از زمان پیدایش دولت سعودی تا امروز که این معما بر تضاد آشکار بین منافع مختلف مبتنی است، به اشکال مختلف وجود داشته است. مهم‌ترین چالش رژیم سعودی، حفظ مشروعیت و ثبات در داخل است که به میزان زیادی سیاست خارجی این کشور را هم تحت تأثیر قرار داده است. بر این اساس ما در این مقاله با استفاده از نظریه موازنه تهدید استفان والت نشان دادیم که چگونه برداشت ذهنی رهبران سعودی و تصور آنان از تهدید به ما در تبیین سیاست خارجی عربستان کمک می‌کند. مورد یمن نشان می‌دهد که

در حالی که شواهدی وجود ندارد که ایران، یمن را به‌عنوان اولویت استراتژیک خود معرفی کرده باشد با توجه به اینکه حوثی‌ها محصول بلندمدت نارضایتی‌های فرایند سیاسی در یمن هستند و حتی فراتر از این، حتی مشخص نیست که رهبری حوثی‌ها واقعاً بر شبه‌نظامیان تحت امر خود کنترل داشته باشد، با این حال عربستان سعی دارد درگیری در یمن را به‌عنوان یک جنگ نیابتی بین شورای همکاری خلیج فارس و ایران معرفی کند که این امر نشان‌دهنده نگرانی‌های عربستان در مورد ایران است. زیرا از نظر خاندان سعودی سیاست‌های ایران مشروعیت سیاسی خاندان سعودی و شرکای منطقه‌ای آن را زیر سؤال می‌برد. در گذشته و در نظم چندقطبی خاورمیانه، نوعی عمل‌گرایی بر سیاست خارجی عربستان حاکم بود و پادشاهی سعودی در مقابل تهدیدهایی که به‌طور مستقیم مشروعیت سعودی را به‌چالش می‌کشید، با همراهی در ائتلاف‌های بین‌المللی علیه منبع تهدید، توازن ایجاد می‌کرد. با تغییر موازنه قدرت در خاورمیانه، پس از سقوط صدام و به‌ویژه پس از قیام‌های عربی، عربستان سعی داشت فرایندهای سیاسی کشورهای در حال انقلاب و به‌دنبال آن محیط امنیتی منطقه را در راستای منافع خود مدیریت کند، زیرا تصمیم‌گیری در سیاست خارجی عربستان بیش از آنکه براساس ارزیابی توانایی‌های استراتژیک رقیبان منطقه‌ای باشد، مبتنی بر نگرانی‌هایی است که مشروعیت خاندان سعودی را به‌چالش می‌کشد. اما مسئله این بود که عربستان بسیار بد عمل کرد، به‌ویژه در سوریه که حمایت از مخالفان اسد با ظهور داعش همراه بود و در نتیجه چالشی دیگر برای خود و منطقه ایجاد کرد. نتیجه این اقدامات و محیط امنیتی پیچیده خاورمیانه، همراه با رونمایی از دکترین اوباما یعنی «چرخش به سوی آسیا» و توافق هسته‌ای با ایران، به‌گونه‌ای محیط روانی تصمیم‌گیرندگان سعودی را تحت تأثیر قرار داد که به ساده‌ترین راه، یعنی «ایران‌هراسی» متوسل شدند تا تشکیل نیروی نظامی مشترک اعراب به رهبری خود را توجیه کنند. بر این اساس، باید از وارد شدن به بازی تاج‌وتخت‌ها، یعنی بازی فرقه‌گرایی پرهیز کرد و بازی استراتژیک، یعنی بهره‌گیری از شکاف بین کشورهای عربی و تردید آنها درباره اهداف و برتری طلبی سعودی را در پیش گرفت.

یادداشت‌ها

1. www.cartercenter.org.
۲. با وقوع انقلاب‌های عربی، دولت ملک عبدالله سیاست مقابله با تغییر را در پیش گرفت.
3. studies.aljazeera.net, 2015.
۴. همان.

منابع

- Albassam, Bassam Abdullah (2011), "Political Reform in Saudi Arabia Necessity or Luxury?", **Middle East Online Journal**, Vol. 3.
- Aarts, Paul and Gerd Nonneman (2005), "Determinants and Patterns of Saudi Foreign Policy", in: **Saudi Arabia in the Balance**, London: Hurst.
- Alshamsi, Mansoor Jassem (2011), **Islam and Political Reform in Saudi Arabia**, New York: Rutledge.
- Alterman, Jon. B and William Mc Cants (2015), "Saudi Arabia: Islamists Rising and Falling", in: **Religious Radicalism after the Arab World**, available at: www.csis.org.
- Bock, Andreas M. and Ingo Henneberg (2013), **Why Balancing Fails**, available at: www.jaeger.unikoeln.de/fileadmin/templates/.../Apia/AIPA_2_2013.pdf.
- Cordesman, Anthony H. (2015), **The Changing Security Balance in the Gulf**, available at: www.csis.org.
- DassaKaye, Dalia and Jeffrey Martini (2014), **The Days After a Deal with Iran Regional Responses to a Final Nuclear Agreement**, Available at: <http://www.rand.org/pubs/perspectives/PE122.html>.
- Elashmawy, Sherif (2014), **Saudi Arabia and Qatar towards the Arab Uprising**, Available at: <http://www.ecpr.eu>.
- Gaus, F. Gregory (2011), "Saudi Arabia's Regional Security Strategy", in: **International Politics of the Persian Gulf**, edited by: mehrankamrava, New York: Syracuse University press.
- Gaus, F. Gregory (2014), **Beyond Sectarianism: The New Middle East Cold War** Available at: www.brookings.edu.
- Kalout, Hussein (2015), "The Geopolitics of the Arab World and the Comprehensive Nuclear Agreement", in: **Iran and the Arab World after the Nuclear Deal: Rivalry and Engagement in a New Era**, Available at: <http://belfercenter.org/theiranproject>.

Kamrava, Mehran (Winter 2012), "The Arab Spring and the Saudi-Led Counterrevolution", **Orbis**.

Kay, Sean (2013), **America's Asia Pivot – A Return to Realism?**, McGill University, Available at: www.cepsi-cipss.ca.

Khatib, Lina (2015), **Riyadh is Setting it self up as Region's Policeman**, available at: <http://carnegie-mec.org>.

Kechichian, Arabia Joseph A. (2011), **Succession in Saudi**, New York: Palgrave.

Kinninmont, Jane (2015), **Saudi Arabia Reshuffle Presages More Assertive Foreign Policy**, available at: <http://www.chathamhouse.org>.

Ibish, Hussein (2015), **Anxious Allies: The Iran Nuclear Framework in its Regional Context**, available at: www.agsiw.org.

Mason, Robert (2014), "Back to Realism for an Enduring U.S-Saudi Relationship", **Middle East Policy**, Vol. XXI, No. 4.

Niblock, Tim (2006), **Saudi Arabia Power, Legitimacy and Survival**, New York: Routledge.

Position Papers (2015), **Operation Decisive Storm: Reshuffling Regional Order**, Available at: <http://studies.aljazeera.net/en>.

Position Papers (2015), **Power Imbalance: Iran's Gains, Saudi's Challenges**, available at: <http://studies.aljazeera.net/en>.

Position Paper (2015), **King Salman's Priorities: Revamping Alliances to Stop Iranian Expansion**, available at: <http://studies.aljazeera.net/en/>.

Rieger, René (2014), **In Search of Stability: Saudi Arabia and the Arab Spring**, Gulf Research Centre Cambridge.

Salisbury, Peter (2015), **Yemen and the Saudi-Iranian Cold War**, Available at: <http://www.chathamhouse.org>.

Seche, Stephen A. (2015), **Saudi Airstrikes in Yemen Whenthe Medium is not the message**, available at: www.agsiw.org.

Steinberg, Guido (2014), **Leading the Counter-Revolution Saudi Arabia and the Arab Spring**, Stiftung Wissenschaft und Politik.

Takeyh, Ray (2015), **The New Saudi Foreign Policy**, available at: <http://www.cfr.org>.

Stephen M. Walt (1987), **Origins of Alliances Ithaca**, Cornell University Press.

Wehrey, Frederic (2015), **Into the Maelstrom: The Saudi-Led Misadventure in Yemen**, available at: www.carnegieendowment.org/syriaincrisis/?fa=59500.